



بخش ۵۰ - باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فواید جهد را بیان کردن

شیر گفت آری ولیکن هم بین	جهدهای انبیا و مؤمنین	۱
حق تعالی جهدشان را راست کرد	آنچه دیدند از جفا و گرم و سرد	۲
حیله‌هاشان جمله حال آمد لطیف	« کُلُّ شَيْءٍ مِنْ ظَرِيفٍ هُوَ ظَرِيفٌ »	۳
دام‌هاشان مرغ گردونی گرفت	نقص‌هاشان جمله افزونی گرفت	۴
جهد می‌کن تا توانی ای کیا	در طریق انبیاء و اولیا	۵
با قضا پنجه زدن نبود جهاد	زانکه این را هم قضا بر ما نهاد	۶
کافر من گریزان کرده‌ست کس	در ره ایمان و طاعت یک نفس	۷
سر شکسته نیست، این سر را میند	یک دو روزک جهد گن باقی بخند	۸
بد محالی جُست کاو دنیا بجُست	نیک حالی جُست کاو عقبی بجُست	۹
مکرها در کسب دنیا بآرد است	مکرها در ترک دنیا وارد است	۱۰
مکر آن باشد که زندان حفره کرد	آنکه حفره بست آن مکرست سرد	۱۱
این جهان زندان و ما زندانیان	حفره‌کن زندان و خود را وا رهان	۱۲
چيست دنیا از خدا غافل بُدن	نه قُماش و نَقده و میزان و زن	۱۳
مال را کز بهر دین باشی حَمول	« نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ » خواندش رسول	۱۴
آب در کشتی هلاکِ کشتی است	آب اندر زیر کشتی پُشتی است	۱۵
چونکه مال و مُلک را از دل براند	زان سلیمان خویش جز مسکین نخواند	۱۶
کوزه سَریسته اندر آبِ رَفت	از دلِ پُر باد فوقِ آبِ رَفت	۱۷
بادِ درویشی چو در باطن بود	بر سر آبِ جهان ساکن بود	۱۸
گرچه جمله این جهان ملک و یست	ملک در چشم دل او لا شییست	۱۹
پس دهانِ دل ببند و مُهر کن	پُر گنش از بادِ کِبَرِ « مِنْ لَدُنْ »	۲۰
جهدِ حَقست و دوا حَقست و دَرَد	مُنکر اندر نَفی جهدش جهد کرد	۲۱

بخش ۵۱ - مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل

زین نمط بسیار بُرهان گفت شیر	کز جوابِ آن جبریان گشتند سیر	۱
روبه و آهو و خرگوش و شغال	جَبَر را بگذاشتند و قیل و قال	۲
عهدها کردند با شیر ژیان	کاندرین بیعت نیفتد در زیان	۳
قسم هر روزش بیاید بی جگر	حاجتش نبود تقاضایی دگر	۴
قُرعه بر هر که فتادی روز روز	سوی آن شیر او دویدی همچو بوز	۵
چون به خرگوش آمد این ساغر بدور	بانگ زد خرگوش کاخر چند جور	۶

بخش ۵۲ - انکار کردن نخچیران بر خرگوش در تاخیر رفتن بر شیر

قوم گفتندش که چندین گاه ما	جان فدا کردیم در عهد و وفا	۱
تو مجو بدنامی ما ای عنود	تا نرنجد شیر رو روز زود زود	۲

بخش ۵۳ - جواب گفتن خرگوش ایشان را

گفت ای یاران مرا مُهلت دهید	تا به مکرم از بلا بیرون جهید	۱
-----------------------------	------------------------------	---

ماند این میراث فرزندانان	تا امان باید به مکرم جانتان	۲
همچنین تا مَخْلَصِی می خواندشان	هر پیمبر اَمّتان را در جهان	۳
در نظر چون مردمک پیچیده بود	کز فلک راه برون شو دیده بود	۴
در بزرگی مردمک کس ره نبرد	مردمش چون مردمک دیدند خُرد	۵
بخش ۵۴ - اعتراض نخچیران بر سخن خرگوش		
خویش را اندازه خرگوش دار	قوم گفتندش که ای خرگوش دار	۱
در نیاوردند اندر خاطر آن	هین چه لافست این که از تو بهتران	۲
ور نه این دم لایق چون تو کیست	مُعجَبی یا خود قضا مان در پیست	۳
بخش ۵۵ - جواب خرگوش نخچیران را		
مر ضعیفی را قوی رایی فتاد	گفت ای یاران حقم الهام داد	۱
آن نباشد شیر را و گور را	آنچ حق آموخت مر زنبور را	۲
حق برو آن علم را بگشاد دَر	خانه ها سازد پر از حلّوای تَر	۳
هیچ پیلی داند آن گون حیلۀ را	آنچ حق آموخت کِرم پیله را	۴
تا به هفتم آسمان افروخت علم	آدم خاکی ز حق آموخت علم	۵
کوری آنکس که در حق در شکست	نام و ناموس ملک را در شکست	۶
پوزبندی ساخت آن گوساله را	زاهد ششصد هزاران ساله را	۷
تا نگردد گرد آن قصرِ مَشید	تا نتاند شیر علم دین کشید	۸
تا نگیرد شیر از آن علم بلند	علمهای اهل حسن شد پوزبند	۹
کان به دریاها و گردونها نداد	قطره دل را یکی گوهر فتاد	۱۰
جان بی معنیت از صورت نرست	چند صورت آخر ای صورت پرست	۱۱
احمد و بوجهل خود یکسان بُدی	گر بصورت آدمی انسان بُدی	۱۲
بنگر از صورت چه چیز او کمست	نقش بر دیوار مثل آدمست	۱۳
رو بچو آن گوهر کم یاب را	جان کمست آن صورت با تاب را	۱۴
چون سگ اصحاب را دادند دست	شد سر شیران عالم جمله پست	۱۵
چونک جانش غرق شد در بحر نور	چه زیانستش از آن نقش نفور	۱۶
عالم و عادل بود در نامه ها	وصف و صورت نیست اندر خامه ها	۱۷
کیش نیابی در مکان و پیش و پس	عالم و عادل همه معنیست بس	۱۸
می ننگجد در فلک خورشید جان	می زند بر تن ز سوی لامکان	۱۹
بخش ۵۶ - ذکر دانش خرگوش و بیان فضیلت و منافع دانستن		
هوش سوی قصه خرگوش دار	این سخن پایان ندارد هوش دار	۱
کین سخن را در نیابد گوش خَر	گوش خَر بفروش و دیگر گوش خَر	۲
مکر و شیراندازی خرگوش بین	رو تو روبه بازی خرگوش بین	۳
جمله عالم صورت و جانست علم	خاتم مُلکِ سُلیمانست علم	۴
خلق دریاها و خلق کوه و دشت	آدمی را زین هنر بیچاره گشت	۵
زو نهنگ و بحر در صفرا و جوش	زو پلنگ و شیر ترسان همچو موش	۶
هر یکی در جای پنهان جا گرفت	زو پری و دیو ساحلها گرفت	۷
آدمی با حذر عاقل کسیست	آدمی را دشمن پنهان بسیست	۸
می زند در دل به هر دم کوبشان	خلق پنهان زشتیشان و خوبشان	۹
بر تو آسیبی زند در آب خار	بهر غسل آر در روی در جویبار	۱۰

۱۱	گرچه پنهان خار در آبست پست	چونک در تو می خلد دانی که هست
۱۲	خارخار و حیهها و وسوسه	از هزاران کس بود نه یک گسه
۱۳	باش تا حسهای تو مُبدل شود	تا ببینیشان و مُشکل حل شود
۱۴	تا سخنهای کیان رد کرده‌ای	تا کیان را سرور خود کرده‌ای
بخش ۵۷ - باز طلبیدن نخچیران از خرگوش سر اندیشه او را		
۱	بعد از آن گفتند کای خرگوش چُست	در میان آر آنج در ادراک تست
۲	ای که با شیری تو در پیچیده‌ای	بازگو رایی که اندیشیده‌ای
۳	مشورت ادراک و هشیاری دهد	عقلها مر عقل را یاری دهد
۴	گفت پیغامبر بکن ای رای زن	مشورت «المُستشارُ مؤتمنٌ»

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

منابع:



خانقاه خاکسار جلالی مطهری
Khaksar Khanqah
تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه

۱- وبسایت گنجور:

۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش

۳- شرح مثنوی معنوی 1 حاج ملا هادی سبزواری

۴- پایگاه جامع قرآنی

۵- وبسایت واژه باب:

لغتنامه و شرح:

* کُلُّ شَيْءٍ مِنْ ظَلْفِ هُوَ ظَرْفٌ: این عبارت در متون ادبی و عرفانی برای تبیین این معنا به کار می‌رود که هر آنچه از یک ذات لطیف و پاک (مانند انبیا و اولیا) سر بزند، خود نیز لطیف و پسندیده است	* بارد: ناخوشایند.	* فُماش: رخت، متاع، و اسباب خانه.
* نَقْدَه: پول، سرمایه، سکه، نقدینه، زروسیم.	* میزان: اندازه، تعداد، حد، قدر، مبلغ، معیار، ملاک، هنجار	* "نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلْمَرْءِ الصَّالِحِ" هي حديث نبوي شريف: «چه نیکو است مال شایسته برای مرد شایسته»
* خمول: بردبار؛ شکمیا؛ حلیم؛ صبور.	* نمط: طریقه؛ نوع؛ روش؛ روبه.	* «مِنْ لُدُنٍ»: معنای عرفانی و تفسیری: ناشی شده از ذات الهی، عطای ویژه و مستقیم خداوند که بدون واسطه یا اسباب دنیوی به فرد می‌رسد.
* ژیان: خشم آلود؛ خشمگین؛ خشمناک؛ تندخو.	* عنود: ۱. ستیزه‌کار؛ ستیزنده. ۲. برگردنده از راه.	* معجب: بانخوت، خودبین، خودپسند، خودخواه، متکبر
* نفور: ۱. رمنده؛ گریزنده؛ بیزار. ۲. نفرت‌انگیز.	* مشید: ۱. برافراشته؛ بلند. ۲. محکم؛ استوار.	* خلیدن: فرورفتن مانند سوزن و خار و جز آن چون ستان .
* المُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ: مورد مشورت، امین شمرده می‌شود.	* حذر: ۱. پرهیز کردن. ۲. [قدیمی] ترسیدن و دوری کردن از چیزی.	* کیان:
# مرغ گردونی: نفس قدسیه و نفس کلیه لاهوتیه را بدست آورد.	# خارخار: دغدغه و پریشانی خاطر است.	
# وصف و صورت نیست اندر خامه‌ها: «وصف صورت نیست اندر جامها»: مراد به وصف اوصاف معنویه روحانیه است. ...		
# خاتَمُ مُلْکِ سُلَیْمَانَست علم: چنانکه چهل دو قسم است: جهل بسیط و جهل مرکب، علم نیز دو قسم است به علم بسیط که چیزی را بداند و بس و علم مرکب که چیزی را بداند و بداند که میداند و چه میداند.		
# تا سخنهای کیان رد کرده‌ای: خاطر ملکیه را که عمل نکنی سخنهای فرشتگان رد کرده ای و پند ناصحان مهربان بپذیرفته و خاطر شیطانیه و نفسانیه را که بجا آورده ای بنگ غولان و خناسان را شنیده ای و اطاعت کرده ای و ...		
* مَخْلَصِي: راه برون شو- راه رهایی		

هوش مصنوعی گوگل (AI-modus)

* نقل از وبسایت واژه باب و سایر سایت‌های راهنما مانند:

نقل از کتاب شرح مثنوی معنوی - جلد اول- حاج ملا هادی سبزواری